

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

س. رها

۲۰ اگست ۲۰۱۴

ستیز در ظاهر و سازش در نهان

[...و چگونه جرأت پیدا کنم که این غیر حاضری های پیهم و طولانی خود را برای خوانندگان پورتال وزین «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان»، محق ثابت نمایم؟

چندی قبل، نامه ای از یکی از سایت ها به آدرس ایمیل عمومی ام واصل گردید مبنی بر این که اگر کتاب «در پشت پرده های انقلاب، اعترافات جعفر شفیع زاده» را در اختیار دارم، نقدی بر آن نوشته و دوباره به همان آدرس روان نموده تا در سایت مزبور به نشر سپرده شود. از آن جایی که این قلم در این کار یک نوع روشنگری را مشاهده می کردم- و این، با باورهایم منافاتی نداشت، دعوت را پذیرفته و نقد موجزی را نوشتم. نزدیک به سه ماه بود که نتیجه ای براین کارم مترتب نبود، یعنی از نشر نوشته در سایت خبری نشد، با فرستادن ایمیل های متعدد خواهان ایضاح مطلب شدم مگر هیچ پاسخی از جانب سایت دریافت نداشتم. بالاخره دو روز قبل ایمیل یک سطری با این محتوا دریافت کردم: «ما خواسته بودیم کتاب فقط معرفی شود، ولی شما طولانی تر از خود کتاب، آن را نقد کرده اید.» ولذا، گناه کبیره ای را مرتکب شده ام! بالاخره دریافت کردم که سایت مذکور، این کاره نبوده. به همین جهت، تصمیم گرفتم نوشته را به پورتال افشاگر خودمان ارسال نموده و امیدوارم با تمام کمی و کاستی هایش، قابلیت نشر شدن را داشته باشد.

ناگفته نباید گذاشت که این قلم، در این نوشته، بنابر این گذاشتم که اکثریت خوانندگان پورتال آزادگان با کتاب آشنائی داشته و مفیدیت نوشته حاضر صرف برای آن کسانی باشد که تاهنوز با کتاب «پشت پرده ها...» آشنا نیستند. و قبل از قبل به دلیل اختصار نوشته، از خوانندگان پوزش می طلبم. س.رها]

بخش اول

اگر حقیقت را زیر زمین پنهان کنید،

انباشته می شود وبا چنان نیروی انفجاری آشکار می شود

که همه چیز را باخود نابود می کند. (امیل زولا)

سخنی چند من حیث پیش درآمدی بر موضوع

هموطنان شرافت مند و آزاده من می دانند که وطن عزیز ما، افغانستان، از دیرباز تاکنون شاهد آن چنان ظلم و تعدی و اجحاف و تجاوز هولناکی می باشد که به جرأت می توانم ادعاء کنم تاریخ کشورهای گوناگون، ظلم و تعدی را با چنین ثقیلی و سنگینی در خود ندیده است.

روزگاری، کرگسان مجسم در لباس انسانی کوی و برزن این خطه را به ویرانه غریب مبدل کردند و بر هرچه انسان بود و انسانیت، بر هرچه ارزش ها بود و اهمیت، توهین روا داشتند و حق حیات را به بال پشه هم نگرفتند. در روزگاری هم، گفتاران موحش و درنده خو صخره ها و صحرا ها و تپه های این خاک را به ماتم نشانند و انسان ستیزی کردند و روزگاری هم... امروز هم که هیولای استعمار اختاپوس وار در این خاک به انسان ستیزی مشغول است و کرانه های حماسه آفرین این خاک را، که روزی «قبرستان استعمار» نامیده می شد، به تلی از خاک سرگردان مبدل ساخته و از این وضعیت درد ناک ماهی مطبوعش را صید می کند. در این میان درد آور زمانی است که دیده می شود نا انسان های بسی، از این همه ویرانی و تبااهی حظ می برند و باچنگ و دندان مشغول وسیع تر ساختن دامنه این ویرانی و سیاه روزی اند، تا شاید بتوان این خاک را از این هم برای باشندگانش به کوره انسان سوز تری استحاله بدهند و تبار انسانیت را به چندین صد سال عقب برگردانند.

استعمار هوشیار تر از آن است که بتوان با عذر و پوزش آن را از سرزمینی راند و باهم جلو تجاوزش بالای کشوری را گرفت. در یک نکته؛ هیولای استعمار با «سوختن و ساختن» مهار نمی شود و قابل لگام خوردن نیست. کشوری هائی که امروز به نام «کشورهای جهان سوم» یا به گفته فریبنده استعمار: «کشورهای توسعه نیافته» تشهیر می شوند، در هر مقطع زمانی من حیث «گاو شیری» برای استعمار می توانند محسوب گردند. کشور های فقیر و عقب نگهداشته شده آفریقائی، امریکای لاتین و کشورهای آسیائی از آن جمله کشور هائی هستند که با داشتن غنی ترین منابع و سود آور ترین موقعیت، خود شان در حضيض نقطه ای از «توسعه» و ترقی زیست داشته ولی همیشه لقمه چربی برای امپریالیزم می باشند که سالهاست استعمار شکمش را از راه غارت و تاراج منابع غنی این کشور ها سیر نموده و با استفاده ناروا از خاک شان جهت رسیدن، یا بهتر گفته شود؛ تجاوز بالای کشوری های دیگر، آن کشورها را به جهنمی برای باشندگان شان بدل می کنند. اماره رسیدن به این منابع همیشه آسان نبوده و از آن مهم تر؛ یکسان بوده نمی تواند. به عبارت دیگر؛ تجاوز بالای کشوری هائی که از لحاظ منابع غنی بوده و دارای موقعیت ستراتیژیک جهت استفاده استعماری، اشکال گوناگون و طرق مختلف را طی می کند. اسفبار اما این است که امپریالیزم و استعمار این دقت و درایت را در نقشه هایش دارد تا شیوه خاص تجاوز را که با مقتضیات کامل کشور قربانی تجاوز چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی و فرهنگی، همخوانی داشته باشد، دریابد. می بینیم گاهی استعمار با در نظر داشت حالت و وضعیت کشوری، سوار تو می آفریند و گاهی هم پینوشه، روزی صدام خلق می کند و روزی هم مرسی و روزی هم قذافی، گاهی «طالب»، گاهی «بوکوحرام»، گاهی «جبهه النصره» و گاهی هم «داعش»؛ و در روزگاری رضا شاه خلق می کند و روزگاری هم خمینی، باری اخوان المسلمین ایجاد می کند و باری هم موسیلمینی، لحظه ای تروریزم می سازد و چندی هم طالب، تا این صحنه سازی های بس ردیالنه اش را با تراژیدی ریختن خون هزاران هزار انسان همراه ساخته و به پهنای ارزش های انسانی به آنها توهین روا دارد.

«در هر جا ستم است، مقاومت نیز است» این سخن نغز و پر مغز مبین واقعیت های بی شماری است که خلق ها با مایه گذاشتن از خون خود آن را در تارنمای تاریخ رقم زده اند. همین واقعیت بی آرایش است که خلق تحت قیادت را به ادامه زندگی کردن دعوت می دارد اما نه با قبول آن ستم، بلکه در شناکردن مخالف آن جریان جاری. بلی همین واقعیت بیان می کند معنای زندگی کردن، یعنی آزاده زیستن همچون سپار تاکوس های تاریخ. با حرکت از همین

نقطه، چه نیک مبرهن می شود که؛ انسان تازمانی زنده است که مقاومت دارد. ورنه ارزش های انسانی بی معنا می نمودند.

زمانی که استعمار محتضر و پیر بریتانیای کبیر، هند را مورد تجاوز خود قرار داد، این تجاوز وحشتناکش را با چنان رذالتی سور وسات بخشیده بود که هندیان مجبور می شدند تا با زبان خود بگویند: «گذاره کروبائی» این است عمق فاجعه، که خلق های دربنده شده و مورد تجاوز قرار گرفته، برحالت اسفناک تحت قیادت بودن شان چشم فروبندند و باتمام نابرابری های هولناک بشری، راضی به «گذاره» کردن در آن سرزمین باشند و بدون مقاومت! میهن دربند شده ما که در گذرگاه زمان، تاریخ پرفراز و نشیبی را تجربه کرده است، گاهی چندان غرور آفریده که استعمار به زبان خود آن را «کشور تسخیر ناپذیر» خوانده است. این همه درحالی بود که استعمار عریان و بدون نقاب دستش را به سوی سرزمین ما دراز کرده بود، در چنین حالتی است که مقاومت در مقابل این تجاوز نیز هم چنان عریان و حماسه گون قد برافراشته و دراندک زمانی قادر می گردد و جب و جب خاک وطن را از لوث وجود استعمار میراء ساخته و شعله های آزادی را بر فراز قله های شامخ و سربه فلک کشیده این وطن به تشعشع در بیاورد. اما وای از آن حالتی که هیولای استعمار زهر کشنده تجاوزش را به واسطه نوکران و به خدمت گرفته شدگانش تزریق شریان های آزادی این وطن سازد و ساز و برگ استعماری اش را از طریق جاسوسان و مزدورانش در تن و روح این میهن بتند. این جاست که دیگر بقای دیرینه استعمار در وطن تضمین می گردد.

یکی از آن کشورهایی که از طریق جاسوس پروری در داخل وطن ما به شدت نفوذ داشته و مردم در غم تپیده مارا تا مرز بی انتها به سوی نیستی و تبااهی می کشاند؛ کشور ایران است.^۱ جاسوسان بی مقدار و بی وجدان این کشور همواره و قدم به قدم طبق مقتضیات منافع غارتگرانه رژیم سفاک و مطلقه «ولایت فقیه» مشغول مسموم ساختن افکار آزادیخواهان مردم ما اند و بی شرمانه ادعاء دارند که این رژیم {رژیم ولایت فقیه} «نه غربی» است و «نه شرقی» بلکه صرف مبتنی بر اساسات دین اسلام و منفعت عامه مردم علیه امریکا و منافع امریکا در سنتز است و یک رژیم کاملاً متکی به خود!!

همان قسمی که در نخست یاد دهانی گردید، رژیم ولایت فقیه که با شورش نامیمون و ازبیش طرح ریزی شده توسط امریکا در بهمن ۱۳۵۷ روی کار آمد، و این شورش، نام خونخواری را به نام «روح الله خمینی» بر سر زبان ها جاری کرد، یکی از منفور ترین و مزدور ترین رژیم ها در تاریخ ایران به شمار می رود و هم چنان کس و کسانی که با روی کار آمدن این نظام استبدادی و جهنمی روی صحنه نمایش به بازی کردن درامه دعوت شده بودند. به یاد داریم که از اولین شعار های مسخره خمینی و دیگر سفاکان بعد از روی کار آمدن، «نه شرقی» و نه «غربی» بوده، ولی اولین سیاست این رژیم مطلقه، برقراری زد و بند ها و ارتباطات نهانی با امریکا بود که تا امروز به شکل بسیار مضحکی ادامه دارد.

اساس این زدوبند های پنهانی، خیلی پیشتر از روی کار آمدن خمینی و همکیشانانش گذاشته شده بود که سیاست های مفتضح خمینی نیز ادامه همان زدوبندهای قبلی بود. دقیقاً بعد از این که در سال ۱۸۸۳ نخستین سفیر امریکا به نام «ساموئل بنیامین» وارد ایران شد و پنج سال بعد، یعنی در سال ۱۸۸۸ حاج حسینقلی خان به عنوان سفیر ایران وارد پایتخت امریکا شد و سفارتخانه ایران نیز در آن کشور دایر گردید، امریکا ریشه اش را در ایران تنیده بود که با گذشت زمان این رابطه تباہ کن تر می شد. وزمانی هم که رضاشاه پهلوی دیگر نمی توانست برای امریکا مفید

^۱ باید روشن ساخت که هدف از «کشور ایران» نظامی است که مورد حمایت امپریالیزم بوده و خود در چاق ساختن استعمار سهم فعال دارد.

واقع گردد، با یک چرخش مفتضحانه کسی را که از سالها قبل برای این بازی تعلیم داده بود، روی صحنه آورد. این همه در حالی صورت می گرفت که از طرف دیگر در عراق خونخوار دیگری به نام «صدام حسین» توسط امریکا روی کار آمده بود وبا اکمالات عجیب و غریب، حمله بالای ایران را برایش آموزش می داد. در صفحه ۱۱۳ کتاب «اربابان جدید جهان» نوشته روزنامه نگار انساندوست استرالیائی، «جان پیلچر» چنین می خوانیم:

«حمایت بی سروصدای امریکا از صدام حسین مهم ترین عامل سرکوبی قیام {قیام کردها در شمال عراق-س.رها} بود. آنها {امریکائی ها} به صدام این امکان را دادند که نیروهایش را از نو گرد آورد و ضد حمله نابود کننده ای را صورت دهد-حمله ای که آتش سهمگین بر سر مردم فرو ریخت.»

وزمانی هم که این دست نشاندۀ امریکا تا حد زیاد کارائی اش را از دست داده بود:

«آنها {امریکائی ها-س.رها} صدام حسین دیگری می خواهند، چیزی مثل همان صدامی که پیش از سال ۱۹۹۱ آوردند و هرچه می گفتند، عمل می کرد.» (همان اثر و همان صفحه)

این یک طرف قضیه، و طرف دیگر قضیه دقیقاً در حالتی که امریکا صدام را مصمم به حمله بالای ایران کرده بود، از «اری بن مناشه»، یکی از کسانی که خودش در قضایا و زد و بند های سری بین امریکا، اسرائیل و ایران دخالت داشته بوده، می خوانیم:

«ظهور خمینی در ایران، برای اسرائیل {و امریکا-س.رها} موهبتی بود که کمتر در درازای سالهای زیاد، در این منطقه روی داده بود. خمینی یک فرد رادیکال، ضد امریکائی و ضد عرب {اما واقعاً نه ضد امریکائی و نه ضد عرب-س.رها} بود. او گوئی برای انجام هدف های ما روی کار آمده بود و ما باور داشتیم که منافع امنیت ملی ما ایجاب می کرد که به او کمک و یاری دهیم.» (اری بن مناشه، پول خون، صفحه ۹۲)

«بازرگان نخست وزیر ایران {اولین نخست وزیر دوره خمینی-س.رها} به شدت به جنگ افزارهای امریکائی نیاز داشت و میل داشت امریکا به ایران در برابر تهدید عراق کمک نماید، از این رو وظیفه کارتر بود که از بازرگان و حکومت او حمایت کند.» (همان اثر، ص ۶۵)

داکتر مسعود انصاری، مترجم کتاب «پول خون» که خود در زمان خمینی در ایران زیسته و از زمره کسانی است که با عمق قضایا آشنا بوده و بر همه زدوبند های پشت پرده ایران با امریکا آگاهی دارد، در زیر نویس صفحه ۶۹ کتاب «پول خون» می نویسد:

«بازرگان هنوز در تهران به سر می برد و در همبودگاه ملایان نفوذ بسیار دارد. بازرگان را به عنوان رابطی بین ملایان ایرانی و غرب مورد پذیرش قرار داده اند.»

«به راستی کمتر رویدادی ممکن بود در تهران رخ دهد که اسرائیلی ها {و امریکائی ها-س.رها} از آن آگاه نباشند.» (پول خون ص ۷۰)

«هر نوع معامله ای که [از طرف امریکا] با ایران صورت می گیرد، باید پای اسرائیلی ها نیز در آن باشد.» (همان اثر ص ۷۱)

«حکومت اسرائیل به این نتیجه رسیده بود که منافع ملی اسرائیل ایجاب می کند که این کشور رژیم خمینی را در قدرت نگهدارد.» (همان اثر ص ۸۰)

«اکنون منافع ملی اسرائیل ایجاب می کرد که ما سیل جنگ افزار را به ایران سرازیر کنیم. ولی در این باره می بایستی با سنجیدگی عمل می کردیم. بیشتر جنگ افزارهای ما امریکائی بودند و اگر تسلیحات مذکور بدون آزاد شدن

گروگانها و یا موافقت کارتر وارد ایران می شد، کنگره آمریکا که بیشتر اعضای آن از حزب دموکرات بودند، ممکن بود بازتاب شدیدی نشان دهند.» (همان اثر ص ۸۴)

«بدین ترتیب قرار بر این شد که یک رشته دیدار های سری بین کارگزاران سرکش CIA و جمهوری خواهان از یکسو و ایرانی ها از دیگر سو انجام شود و اگرچه اسرائیلی ها در دیدار های مذکور شرکت نخواهند جست، با این وجود جریان گفت و شنود های دیدار های مذکور با آگاهی آنها برسد. اما رئیس جمهوری آمریکا و البته مردم آمریکا در تاریکی و ناآگاهی کامل گذاشته شوند.» (پول خون ص ۷۵ و ۷۶- این دیدار ها با رونالد ریگان، جورج بوش و دیگر رقبای جیمی کارتر در زمانی صورت می گرفتند که در آمریکا هنوز جیمی کارتر بر سر قدرت بود- این ضمیمه از س.رها است.)

برگ دیگری از دغل بازی های یک هیولا در کالبد انسان

بیشتر از این، روی این قضایا تمرکز نمی کنیم، چه همان قسمی که بر همگان هویدا است، رژیم ولایت فقیه و از آن جمله خمینی کسی است که نه «ضد غرب» و نه «ضد شرق»، بلکه یکی از دست نشانده های محیل غرب است. اکنون به صورت موجز برگ دیگری از جنایت ها، خیانت ها، زدوبندها و فریبکاری های خمینی جلاد و رژیم انسان ستیزش را برای علاقه مندان و کسانی که جویای حقیقت ها و خواهان پی بردن به عمق فجایع درد آور در رژیم مطلقه ولایت فقیه و شخص خمینی است، بازگشائی می کنیم. کتابی را به معرفی می گیریم که حاوی مطالب بی نهایت ارزنده و افشاگرانه است. «در پشت پرده های انقلاب»، کتابی است که توسط شخصی به نام «جعفر شفیع زاده»، که خود یکی از نزدیک ترین اشخاص به خمینی بود و مسئول بسیاری از قضایای دردناک، به رشته نگارش درآمده است. در واقع کتاب «در پشت پرده های انقلاب» خاطراتی است که آن شخص از زندگی خود و دیگر واقعیت های ناگوار و ضد بشری که خمینی و رژیمش عامل آنها بودند، به یادگار گذاشته است. این اثر دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد که با دانستن آن، نقاب مضحک «نه شرقی» و «نه غربی» و شعار مبارزه «ضد استکبار جهانی» خمینی و همپالگانش بی رحمانه دریده می شود. و از آن مهم تر؛ اخلاقیاتی که رژیم ولایت فقیه با طمطراق تمام از آن حرف می زد و می زند، در این کتاب با اتکاء به واقعیت ها، دود هوا شده و بی نقاب می گردند. همان قسمی که بر همگان معلوم است، ایران بعد از روی کار آمدن خمینی و رژیم ولایت فقیه، زندانی در زندان برای نیم نفوسی از جامعه ایران شد. این وضعیت اسفبار زنان در ایران چنان درد آور است که دوران سپاه طالبان در افغانستان من حیث نمونه آن می تواند ذکر گردد. از اولین برنامه های خمینی بعد از به قدرت رسیدن، شعار مضحک رعایت «حجاب اسلامی» برای زنان بود و خمینی گویا به بستن دروازه «فاحشه خانه» هائی که در دوران شاه در ایران وجود داشتند، دست یازیدند و از «زنا» که در دین اسلام «گناه کبیره» محسوب می شود، در ایران جلوگیری کرد، اما جعفر شفیع زاده در این اثر به خوبی نشان می دهد که این زنا و فاحشه خانه ها نه تنها که جمع نگردیدند، بلکه منزل و بارگاه ملایان، خود به «فاحشه خانه» ای مبدل گردیدند. خمینی و رژیمش یسنای تلخ جنایات را در لفافه ای به ظاهر اسلامی، جایگزین انسان دوستی و بشردوستی کردند.

جعفر شفیع زاده در اولین سطر این اثر، صادقانه اعتراف می کند:

«همه ماجرا، ماجرائی که از یک قصاب معمولی یک پاسدار و از یک پاسدار یک قصاب آدم کش ساخت، از یک بعد از ظهر گرم سال ۱۳۵۴ شروع شد.»

جالب تر از همه و هم ارزش بی نهایت زیاد این اثر در این است که نویسنده خود دخیل در فجایع تلخی است که در کتاب گنجانیده شده اند.

اثر، با شرح قضیه یک مهمانداری که به میزبانی «سید مهدی هاشمی» یکی از بلندپایگان رژیم سفاک ولایت فقیه و یکی از نزدیکان خمینی می باشد، طی مدت دو هفته برگزار گردیده بوده، شروع می شود.

در دین اسلام «شراب» یکی از آن چیز هائی است که نوشیدنش حرام بوده و ارتکاب به این عمل، از گناهان نابخشودنی به شمار می رود، تاجائی که مرتکب به نوشیدن شراب را در اسلام، کفر و دشمن اسلام می خوانند و هر آن کسی که در تاریخ چهره ضد اسلامی داشته، کوشش به عمل می آید تا او را یک شخص شراب خوار جلوه دهد. اما ما در اینجا چیز دیگری می بینیم، دقیقاً همان کسانی که خودشان حکم تکفیر اشخاص را به دلیل نوشیدن شراب صادر می کنند، در اینجا مثل خوردن آب، به تناول کردن شراب مشغول اند:

«از ساعت نه شب و پس از صرف شام، کنار بساط منقل و تریاک که همه روزه بعد از ناهار و شام برپا بود، بوی مشروبات الکلی هم به مشام می رسید... آن شب برای من موضوع مشروب خوری آقایان، چندان مسأله ای نبود... بنابراین اشکالی نمی دیدم که آقایان علماء هم همین شیوه مرضیه را پیشه کرده باشند.» (در پشت پرده های انقلاب، ص ۱۲)

این «آقایان علماء» که «شیوه مرضیه» مشروب خواری را پیشه کرده بودند عبارت اند از: محمد منتظری، جواد باهنر، شیخ صادق خلخالی، فضل الله محلاتی، طاهری، خادمی، صانعی، صدوقی یزدی، دستغیب شیرازی، و مشکینی.

در صفحه بعدی این اثر واقعیت ناگواری را می بینیم که باخواندش مو بر اندام انسان راست شده و حالت شوکه به انسان دست می دهد:

«از ساعت یازده شب نق نق زدن ها شروع شد، محمد منتظری و صانعی بیشتر از همه پرورش را سوال پیچ کرده بودند که پس چرا نمی آیند... من پیش خود فکر می کردم که لابد آقایان در انتظار آیت الله بهشتی و خادمی و دستغیب هستند... میهمانان تازه وارد، دو زن بی حجاب و آرایش کرده و چهار مرد بودند که در دست مردها، جعبه های ویلن، تار، سنتور و ضرب دیده می شد... حالا کم کم خلخالی با آن شکم گنده و هیکل خنده آور از جابلند شده بود و در رقص عربی و هندی به تقلید الهام و نرگس می پرداخت!...» (در پشت پرده... ص ۱۳ و ۱۴)

«شب جمعه بعد، باز هم همین مجلس عیش و نوش تکرار شد.» (همان اثر ص ۱۷)

و این ماجرا را سر دراز است که در صفحات بعد شکل فجیعانه ای به خود می گیرد.

«قطب زاده در حالی که فقط یک شورت آبی رنگ به تن داشت، روی تخت دراز کشیده بود و بناتریس، لخت مادر زاد، در حالی که پشت به در ورودی داشت، خم شده بود و فندکی را برای روشن کردن سیگارش از روی زمین برمی داشت. خجالت زده و شرمگین، قصد برگشتن داشتم که قطب زاده گفت: کجا؟ بیاتو اینجا اروپاست...» (همان اثر ص ۳۴)

بعد از این ماجرا، قضایای وحشتناک یکی پشت دیگری بروز می کنند و از حیرت تن انسان را به لرزه در می آورند، شفیع زاده خود در مورد اعتراف به این قضایا چنین می گوید:

«من سعی می کنم برای عبرت دیگران، این خاطرات را صادقانه تعریف کنم. سعی ندارم از خودم یک قهرمان بسازم و بنابراین، واقعیت را اگر خیلی هم تلخ و زننده باشد، ناگزیر بیان می کنم.» (همان اثر ص ۲۲)

واقعیت شگفت آور دیگری هم که در این اثر به خوبی بازتاب یافته است، همانا مزدور بودن و دست نشاندگی «معمار قذافی» رئیس جمهور لیبیا توسط امریکا است و این که رژیم خونخوار و ددمنش ولایت فقیه را چگونه ارتباطی با این دست نشاندۀ ای از نوع خمینی است. در صفحه ۳۸ همین اثر زمانی که شفیع زاده شرح سفرش را همراه با قطب زاده-که قطب زاده در دفتر مجللی در پاریس اقامت داشته، حیثیت رابطی بین دیگر جنایتکاران داخل ایران و کشور فرانسه را داشت و «همچنین توزیع تریاک هائی که از ایران توسط سید مهدی هاشمی و از دوسلدروف توسط صادق طباطبائی فرستاده می شد»، رانیز عهده دارد بود- به لیبیا بازگو کرده است، این جمله بس واقع گرایانه را می خوانیم:

«همان چند دقیقه ای که پائین منتظر بودیم تا شماره اطاقهای مان مشخص شود، آنقدر امریکائی دیدم که گمان می کنم حتا در اصفهان که پایگاه امریکائی هابود، آنقدر امریکائی ندیده بودم. یک لحظه فکر کردم، چرا همه دروغ می گویند؟ آخوند ها، روی منبر از فسق و فجور می نالند، اما خودشان در مهمانی باغ حاج تراب در چهی که می افتند، خلفایش رقاص می شوند و صانعیش فلوت زن و بقیۀ شان عرق خورهای قهار؟ و قذافی هم که صبح ناشب فریاد و استعمار سرگرفته، لبریز از یانکی است.»

ادامه دارد...